

شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۹ - ۱۸۸۷

شاپا چاپی: ۲۷۸۹ - ۱۸۷۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۷/۱۹

فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی رنا، دوره‌ی ۸، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵

نظام جهانی پسا کرونا؛ رقابت راهبردی امریکا، روسیه و چین

شمشاد عزیز کاظمی^۱

چکیده

جهان با بحران کرونا در اواخر سال ۱۳۹۸، وارد مرحله‌ای از آشفتگی شد و نظم بین‌المللی پس از این بحران، بیش از پیش آسیب‌پذیر و دچار شکنندگی گردید. هدف این تحقیق، تحلیل رقابت‌های استراتژیک میان ایالات متحده، روسیه و چین در نظام بین‌الملل پس از بحران کرونا بر پایه‌ی تیوری واقع‌گرایی استراتژیک است. مقاله‌ی حاضر به این پرسش اساسی می‌پردازد که روابط بین‌الملل در محور ایالات متحده، روسیه و چین پس از بحران کرونا چگونه دگرگون شده است؟ تجزیه و تحلیل داده‌ها نشان می‌دهند که نظم سیاسی و امنیتی جهانی در حال دگرگونی است؛ چرا که با ظهور قدرت‌های بزرگ جدید در عرصه‌ی روابط بین‌الملل، یک‌جانبه‌گرایی و هژمونی ایالات متحده رو به افول نهاده، در حالی که هرچند این کشور هم‌چنان در بسیاری از تحولات و چالش‌های جهانی نقش تاثیرگذار ایفا می‌کند. در این مقاله، فرضیه‌ای مطرح می‌شود مبنی بر این که تنش‌های استراتژیک میان ایالات متحده، روسیه و چین در دوران پساکرونا، زمینه‌ساز شکل‌گیری ائتلاف‌های سیاسی و راهبردی جدید در سطح بین‌المللی شده است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای شامل کتاب‌ها، فصل‌نامه‌های علمی و وبسایت‌های معتبر گردآوری شده‌اند. چارچوب نظری مقاله بر تیوری واقع‌گرایی استراتژیک استوار است که از اندیشه‌های توماس شیلینگ، یکی از متفکران برجسته‌ی مکتب ریالیسم، تاثیر پذیرفته است. اهمیت این تحقیق در آن است که با تکیه بر تیوری واقع‌گرایانه، چشم‌اندازی روشن از تغییرات ژئوپولیتیکی در دوران پساکرونا و بی‌آمدهای آن برای نظم جهانی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: ائتلاف قدرت‌های بزرگ، نظام بین‌الملل پساکرونا، رقابت استراتژیک، بحران کرونا، واقع‌گرایی استراتژیک.

^۱ عضو مرکز تحقیقات علمی رنا

ISSN: p 2789 - 1879

ISSN: e 2789 - 1887

Received: 10 / 10 / 2024

Accepted: 15 / 03 / 2025 *Rana Academic & Research Journal – Volume 8, Issue 04 (2025)*

The Post-COVID World Order: Strategic Competition Among the U.S., Russia and China

Shamshad Aziz Kazimi¹

Abstract

The COVID-19 crisis in 2019 (1398 in the solar or Afghan calendar) pushed the world into a new phase of disorder, weakening the post-pandemic international order. This study analyzes the strategic competition among the United States, Russia, and China in the post-COVID global system based on strategic realism theory. The central question is: How have international relations among these three powers changed after the COVID crisis? Data analysis shows that global political and security orders are undergoing transformation. The U.S.'s unilateralism and hegemony are declining, although the country remains influential in many global developments. The hypothesis suggests that post-COVID strategic tensions among the U.S., Russia, and China have laid the groundwork for new political and strategic alliances. The research is descriptive-analytical, using library sources (books, journals, and reliable websites), and is based on strategic realism theory, influenced by realist thinker Thomas Schelling. The paper's importance lies in offering a clear view of geopolitical changes in the post-COVID era and their impact on the global order

Keywords: Great power alliances, post-COVID international system, strategic rivalry, COVID crisis, strategic realism

¹ - Member of Rana Research Center

مقدمه

در سال ۱۳۹۹، ویروس کرونا از شهر ووهان چین شیوع یافت و به سرعت به بحرانی جهانی تبدیل شد. در ابتدا برخی در ایالات متحده آن را فرصتی برای تضعیف چین می‌دیدند، اما ویروس به امریکا نیز سرایت کرد و قربانیان زیادی گرفت، در حالی که چین موفق به مهار آن شد. کرونا نظم جهانی را به چالش کشید و سبب دوقطبی شدن دیدگاه‌ها در روابط بین‌الملل شد. برخی کشورها، چین را و برخی دیگر ایالات متحده را مقصر اصلی می‌دانستند. انتشار فیلم «شیوع» محصول ۱۳۹۰ نیز گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی تیوری توطیه را تقویت کرد. بسیاری باور داشتند ویروس طبیعی نیست و ساخت دست انسان است. این بحران، مشروعیت نظم جهانی به رهبری امریکا را زیر سوال برد و رقبای واشنگتن چون چین، روسیه و ایران از آن برای تضعیف نقش امریکا بهره بردند. کسانی مانند نوآم چامسکی^۲، به شدت نظم جهانی حاضر به رهبری ایالات متحده را زیر سوال برده و آن را نظم عوام‌فریبانه، چیرگی امریکایی، بی‌عدالتی جهانی و قدرت‌گرایی یک‌جانبه‌ی ایالات متحده در جهان می‌داند. به نظر تونی بن^۳، سیاست‌مدار بریتانیایی، نظم جهانی چیزی نیست جز بازگشت به امپراتوری استعماری و سلطه بر مناطق ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک دیگران، از سوی ایالات متحده می‌باشد (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۳: ۴۵۷). تحلیل داده‌های این مقاله نشان می‌دهد که جهان پس از بحران کرونا، این بار زیر سیطره‌ی سه قدرت بزرگ، ایالات متحده به عنوان قدرت بزرگ سیاسی، چین به عنوان قدرت بزرگ اقتصادی و روسیه به عنوان قدرت بزرگ نظامی، نظم جهانی و روابط بین‌الملل را تغییر خواهد داد.

هدف عمده و اساسی این مقاله، روشن ساختن روابط راهبردی میان سه قدرت بزرگ جهانی، ایالات متحده، چین و روسیه پس از بحران کرونا است. روابط و مناسبات جهانی و بین‌المللی پس بحران کرونا میان ایالات متحده، چین و روسیه از خیلی جهات دچار تغییر و تحول شده است. اهمیت و ضرورت این تحقیق برای جامعه‌ی علمی و آکادمیک در افغانستان از این جهت است که افغانستان سال‌ها است که قربانی معضلات و تنش‌های قدرت‌های بزرگ شده است. لذا تحقیق در زمینه‌ی روابط و تنش‌ها میان قدرت‌های بزرگ شرق و غرب برای جامعه‌ی علمی و آکادمیک خیلی مفید است تا ما شناخت و معرفت از بازی‌ها و معادلات قدرت‌های بزرگ داشته باشیم و یا یک نگاهی بومی در جامعه‌ی ما پیرامون مطالعات سیاست خارجی و روابط بین‌المللی قدرت‌های بزرگ شکل بگیرد.

در ارتباط به پیشینه‌ی تحقیق باید گفت که با این عنوان و محتوا در افغانستان کدام مقاله و تحقیق انجام نشده است. برای همین، از خیلی جهات در جامعه‌ی افغانستان، این مقاله از نوآوری‌های برخوردار است که در عنوان‌های اصلی و فرعی و محتویات آن دیده می‌شود. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها با بهره‌گیری از منابع کتاب‌خانه‌ای شامل کتاب‌ها، فصل‌نامه‌های علمی و وب‌سایت‌های معتبر گردآوری شده‌اند.

بر اساس داده‌ها و اطلاعات در این مقاله، این فرضیه مطرح می‌شود که تنش‌های استراتژیک پس از بحران کرونا تنش‌های راهبردی میان ایالات متحده، روسیه و چین باعث شکل‌گیری ائتلاف‌های استراتژیک در سطح بین‌الملل

فصل‌نامه‌ی

علمی - پژوهشی رنا

سال هشتم، شماره‌ی ۴

زمستان ۱۴۰۳ ه.ش

نظام جهانی پساکرونا؛ رقابت راهبردی امریکا، روسیه و چین

² Noam Chomsky

³ Tony Benn

شده است. این ائتلاف میان قدرت‌های بزرگ دموکراتیک به رهبری ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ اقتدارگرا به رهبری چین و روسیه شکل گرفته است. تجزیه و تحلیل اطلاعات و داده‌ها در این تحقیق نشان می‌دهد که نظم سیاسی و امنیتی جهان در حال تغییر و تحول است؛ زیرا با ظهور قدرت‌های بزرگ جدید در عرصه‌ی روابط بین‌الملل، نقش و یک‌جانبه‌گرایی و هژمونی ایالات متحده در حال کم‌رنگ شدن است، اما باز هم ایالات متحده در خیلی از معضلات و رویدادهایی جهانی حضور تاثیرگذار خواهد داشت. بنابراین، این سوال مطرح می‌شود که، چرا پس از بحران کرونا روابط و مناسبات میان ایالات متحده، روسیه و چین در سطح بین‌المللی به حالت تنش در آمده است؟

چارچوب نظری

در نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظریه‌ی واقع‌گرایی یا رئالیسم شامل نظریه‌ها و اندیشه‌های توسیدید^۴، ماکیاوولی^۵، توماس هابز^۶، هانس جی مورگنتا^۷، کنت والتز^۸، جان میر شایمر^۹، فرید زکریا^{۱۰} و توماس شیلینگ^{۱۱} و... می‌شود. این اندیش‌مندان و صاحب‌نظران روی موارد به سان ماهیت بشر، دولت و نظام بین‌الملل خیلی بدبین هستند. رئالیسم یا واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل و سیاست جهانی مسلط‌ترین و برجسته‌ترین نظریه است. این نظریه بیش‌تر بر سیاست قدرت تاکید دارد. واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل نسبت به روابط دولت‌ها بدبین است و روابط بین‌الملل را آنارشیک و خودیاری توصیف می‌کند، که دولت‌ها در این محیط به دنبال کسب قدرت و گسترش قدرت هستند. از منظر واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل، دولت‌ها بازیگران اصلی در سیاست جهانی هستند. در سیاست بین‌الملل، دولت‌ها همواره جست‌وجوگر قدرت، منافع، امنیت و در نهایت برای بقای خود سعی و تلاش می‌کنند. واقع‌گرایی استراتژیک شاخه‌ای از مکتب رئالیسم است که در اندیشه‌ها و آثار توماس شیلینگ وجود دارد. شیلینگ در خیلی موارد راه و رسم‌اش را در رهرو نظریه‌ی واقع‌گرایی از سایرین جدا می‌کند. آنچه واقع‌گرایی استراتژیک را برجسته می‌سازد، دیدگاه‌های عقلانی و رویکرد منطقی این نظریه است که سعی دارد از قدرت به عنوان ابزار درست استفاده کند.

واقع‌گرایی استراتژیک دو بزرگ‌ارایه می‌کند که عبارت از؛ راهکار توازن قدرت و راهکار بازدارندگی. موازنه‌ی قدرت بر اتحادها و ائتلاف‌های استراتژیک و انعطاف‌پذیری متکی است، در حالی که راهکار بازدارندگی متکی بر تهدید (یا استفاده از زور) و نیروی نظامی تاکید دارد (Antunes & Camisao, 2018: 3).

تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی بنیاد و تمایل واقع‌گرایی استراتژیک است. اگر رهبران و سیاست‌مداران می‌خواهند که در میدان سیاست موفق و پیروز باشند و از ابزارهای دیپلماتیکی و نظامی استفاده می‌کنند، الزاما باید

⁴ Thucydides

⁵ Nicolas Machiavelli

⁶ Thomas Hobbes

⁷ Hans J. Morgenta

⁸ Kenneth Waltz

⁹ John Mearsheimer

¹⁰ Fareed Zakaria

¹¹ Thomas Shilling

خود را با تفکرات استراتژیک آراسته بسازند. شیلینگ باور دارد که با استفاده و بهره‌گیری از تجزیه و تحلیل منطقی می‌توان دیپلماسی و سیاست خارجی را به عنوان ابزار عقلانی در فعالیت قدرت‌های بزرگ درک کرد (Shilling, 6-7: 1980). اساساً واقع‌گرایی استراتژیک علاقه‌مند به استفاده‌ی عقلانی از قدرت است. نیروهای نظامی یکی از ابزارهای کلیدی در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ است که واقع‌گرایان استراتژیک توجه و علاقه‌ی خاصی به آن دارد. میان واقع‌گرایی ماکیاولیسم و واقع‌گرایی شیلینگ تفاوت‌ها و شباهت‌های زیادی است، بر خلاف ماکیاولی، معمولاً واقع‌گرایی استراتژیک شیلینگ به جهت‌ها و جنبه‌های اخلاقی سیاست خارجی چندان توجه ندارد و اهداف خارجی را اصل می‌داند (جکسون و هم‌کاران، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

دولت‌ها بازیگران عقلانی هستند، زیرا همواره استراتژیک می‌اندیشند و استراتژیکی بازی می‌کنند. برای همین، منافع ملی و بقای دولت از دغدغه‌های اصلی دولت‌ها در نظام روابط بین‌الملل تلقی می‌شود، دولت‌ها در سیاست بین‌الملل تمام محاسبات‌اش بر بنیاد منافع و امنیت آن تعیین می‌گردد. منافع دولت‌ها بر حسب قدرت آن تعریف می‌شود، دولت‌های ضعیف منافع محدود دارند و امنیت‌شان را در درون مرزهای خود جست‌وجو می‌کنند، اما دولت‌هایی که از قدرت و توانایی بیش‌تر برخوردار اند، منافع و امنیت‌شان را در خارج از مرزهای‌شان دنبال می‌کنند. برای همین، همه‌ی دولت‌ها، سعی دارند تا به قدرت و توانایی‌شان بیافزایند، زیرا قدرت بیش‌تر تضمین‌کننده‌ی منافع و امنیت آن محسوب می‌شود. از آن‌جا که دولت‌ها بازیگران واقعی هستند، برای رسیدن به اهداف و مقاصدشان دست به ایجاد ائتلاف‌های بین‌المللی می‌زنند. آنارشیک بودن محیط بین‌المللی باعث شده است که دولت‌ها قراردادهای حقوقی و سیاسی با هم ببندند تا از قدرت‌گیری یک‌دیگر جلوگیری کنند. خلاصه‌ای از مفروضات نظریه‌ی واقع‌گرایی استراتژیک عبارت از:

- ۱) دولت‌ها بازیگران عقلانی هستند و استراتژیک می‌اندیشند؛
- ۲) قدرت‌های بزرگ یا دنبال توازن قدرت‌اند و یا دنبال هژمونی بین‌المللی؛ ایجاد ائتلاف‌های استراتژیک میان قدرت‌های بزرگ یا به هدف توازن قدرت و یا هژمونی می‌باشد؛
- ۳) از ابزارهای نظامی و دیپلماتیک بایستی عقلانی و درست استفاده شود؛ و
- ۴) منافع ملی، امنیت ملی و بقا هدف عمده دولت‌ها در نظام بین‌الملل است.

تفاوت‌های واقع‌گرایی ابزاری و واقع‌گرایی استراتژیک

دولت‌های مدرن عصر هسته‌ای؛ واقع‌گرایی شیلینگ	دولت‌های سنتی عصر وستفالی؛ واقع‌گرایی ماکیاولیسم
<ul style="list-style-type: none"> • روش: واقع‌گرایی استراتژیک • مفاهیم: اطلاعات، قدرت و اقدام خطرناک، منطق و هنر اعمال زور • اهداف: امنیت و بقا • ارزش‌ها: فارغ از ارزش، غیر تجویزی 	<ul style="list-style-type: none"> • روش: واقع‌گرایی ابزاری • مفاهیم: قدرت و حمله‌گری، فرصت‌طلبی و شانس • اهداف: امنیت و بقا • ارزش‌ها: تقوای مدنی

شکل ۱؛ (جکسون، ۱۳۹۳: ۱۱۱)

۱. ظهور چین و افول ایالات متحده

اندیش‌مندان، پژوهش‌گران و نظریه‌پردازان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، در رابطه به ظهور چین و افول ایالات متحده در سیاست‌های جهانی اختلاف نظرهای عمیق دارند؛ در خود ایالات متحده ایالات متحده تعدادی به چین به عنوان بازیگر بدیل ایالات متحده در آینده می‌نگرند و تعدادی آن را یک بازیگر می‌دانند که ظرفیت آن‌چنانی ندارد که ایالات متحده را به چالش بکشد و یا در جایگاه ایالات متحده قرار گیرد. به نظر می‌رسد که ظهور چین به عنوان یک قدرت بزرگ به این زودی‌ها نمی‌تواند افول ایالات متحده را در پی داشته باشد، ممکن ساختار نظام بین‌الملل دست‌خوش تغییر شود، اما باز هم ایالات متحده به عنوان بازیگر حیاتی و استراتژیک در سیاست‌های جهانی باقی خواهد ماند. نباید ایالات متحده را مانند سایر ابر قدرتها و قدرت‌های بزرگ، پیش از ظهور ایالات متحده، در نظر بگیریم. ایالات متحده یگانه بازیگر قدرت‌مند در نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم بود که اجازه داد زیر سایه‌ی آن، بازیگران دیگری به عنوان غول‌های اقتصادی و کنش‌گران سیاسی ظهور و عرض اندام کنند؛ که یکی از این بازیگران خود چین به عنوان یک غول اقتصادی بود. چین از سال ۱۳۵۹، به بعد، از مزایا و امتیازات جهانی استفاده و بهره‌کشی‌های زیادی کرد. با آن که چین یک دولت اقتدارگرا بود، اما ایالات متحده اجازه داد که از امتیازات رژیم‌های بین‌المللی لیبرال‌گرا به سان سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی استفاده کند. همین‌طور ایالات متحده به خیلی از کشورها کمک کرد که نظام‌ها و رژیم‌های‌شان را به سبک و سیاق دموکراسی و مردم‌سالاری بازسازی کند که نمونه‌های آن را می‌توان در جاپان، کوریای جنوبی، ترکیه، هند، اروپای شرقی و... مشاهده کرد.

یکی از مخالفان که باور ندارد چین در آینده‌ها جایگاه ایالات متحده را بگیرد و یا ظهور چین به معنی افول ایالات متحده باشد، جوزف نای^{۱۲} است، او در کتاب «پایان قرن امریکا؟» در این باره می‌نویسد: «ایالات متحده در مقایسه با بریتانیای قرن گذشته از زمان بیش‌تر برای اداره‌ی روابط خود با قدرت نوظهور برخوردار است و چین نیز برای خویشتن‌داری انگیزه‌هایی دارد. ترس بیش از حد ممکن است معطوف به مقصود باشد و به واقعیت بدل شود. این که آیا ایالات متحده و چین به خوبی رابطه‌شان را اداره خواهند کرد یا نه؟ مسئله‌ای دیگر است. احتمال خطای انسانی و اشتباه در محاسبه همیشه وجود دارد، اما با انتخاب‌های درست می‌توان از بروز جنگ منطقه‌ای اجتناب کرد و ظهور چین در سطح جهانی فرایندی درازمدت است که هنوز به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را نشانه‌ای پایان قرن امریکا دانست!» (نای، ۱۳۹۴: ۶۵). در این جا حق با نای است، زیرا چین از متحدان انگشت شماری برخوردار است در حالی ایالات متحده در تمام نقاط جهان و به‌خصوص در منطقه‌ی شرق آسیا متحدان استراتژیک مانند جاپان، کوریای جنوبی و فیلیپین دارد. در حالی که چین در منطقه با جاپان، کوریای جنوبی، ویتنام و تایوان مشکلات سیاسی و استراتژیکی عمیقی دارد و آن‌ها هم برای در امان بودن از گزند چین خودشان را متحد راهبردی ایالات متحده ساخته‌اند.

آن‌چه نای باور دارد این است که، چین در عرصه‌های قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی، که در کتگوری قدرت سخت‌افزار و نرم‌افزار قرار می‌گیرد، از ایالات متحده خیلی عقب است. از لحاظ اقتصادی چین مشکلات داخلی

¹² Joseph Nye

و تجارت خارجی زیادی دارد، با آن‌که دولت پکن توانسته است که درهای سرمایه‌گذاری را بر روی خارجی‌ها باز کند، اما کنترل دولت مرکزی و دخالت در امور هنوز هم دیده می‌شود. در حال حاضر، نرخ‌های رسمی مبادله‌ی حجم اقتصاد ایالات متحده تقریباً دو برابر اقتصاد چین است. نمونه‌ی دیگر آن ارزش و سیطره‌ی پولی است، چین از قدرت دالر امریکایی در جهان با خبر است، به‌خصوص در زمینه‌ی تحریم‌های پولی، چین در این زمینه سعی کرده است تا ارزش و کاربرد واحد پول خودش را در تجارت خارجی افزایش بدهد که در حال حاضر ۸ درصد از تجارت جهانی با پول چینی انجام می‌شود. در برابر آن، بعید به نظر می‌رسد یا شاید ناممکن باشد که پول چینی جای دالر را در مراودات تجارت جهانی بگیرد، زیرا ۸۱ درصد تجارت جهانی با پول دالر امریکایی صورت می‌گیرد. رسانه‌های نامدار در این زمینه مانند اکونومیست، باور دارند که در سال ۱۳۹۹، چین صاحب بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است، اما توسعه‌یافته‌ترین اقتصاد جهان نیست. ایالات متحده اقتصاد برتر دارد و هم اقتصاد اش توسعه‌یافته و پویا است (نای، ۱۳۹۴: ۵۰-۵۱).

فراگیری بحران جهانی کرونا، اقتصاد خیلی از قدرت‌های بزرگ را صدمه زد، در این میان چین نسبت به دیگر قدرت‌های بزرگ بیش‌تر در معرض خطر قرار گرفت، نه به این دلیل که چین کانون این بحران بود، به دلیل این‌که بیش‌تر کارخانه‌های تولیدی در چین مواد خام و لازم خود را از دیگر کشورها به دست می‌آورد و بیش‌تر سرمایه‌گذاری‌ها در این کشور وابسته به برون است و تنها نیروی کار و کارخانه‌ها در خود چین می‌باشد. در حالی که اقتصاد ایالات متحده در بحران کرونا صدمه‌ی زیاد ندید با آن‌که خیلی از شهروندان آن بر اثر بیماری کرونا جان باختند، زیرا اقتصاد ایالات متحده پویا و توسعه‌یافته نسبت به چین می‌باشد.

چین طی سه دهه پیش تقریباً همه‌ساله رشد اقتصادی پنج درصدی داشته است و در چندین سال حتی رشد بالای ۱۰ درصد را نیز تجربه کرد. در حالی که با فراگیری بحران جهانی کرونا، بر اساس آمارهای سازمان صندوق بین‌المللی پول، تولید ناخالص داخلی چین در سه ماه اول سال ۱۳۹۹، کاهش ۶/۳۶ درصد داشته است. (ملک‌زاده، ۱۳۹۹: ۱۲۹). بر اساس گزارش سازمان هم‌کاری و توسعه‌ی اقتصادی، تولید ناخالص چین در سال ۱۳۹۹، نسبت به سال ۱۳۹۸، از ۶ درصد به کم‌تر از ۵ درصد کاهش یافته است. در حالی که تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در دوران کرونا، به میزان کم‌تر از ۲ درصد کاهش پیدا کرده بود (محمودی کیا، ۱۴۰۰: ۸۱).

تعدادی از متفکرانی هستند که به ظهور چین و تداوم ایالات متحده به عنوان یک قدرت بزرگ دارند باور دارند، آن‌ها معتقدند که چین به عنوان رقیب ایالات متحده عرض اندام می‌کند و ایالات متحده به عنوان رقیب و قدرت بزرگ باقی خواهد ماند و جهان یک‌بار دیگر شاهد دو قطبی شدن روابط بین‌الملل خواهد بود. ساموئل هانتینگتون^{۱۳} و فرید زکریا متفکرانی هستند که باور دارند چین در حال ظهور است و ایالات متحده در حال انحطاط نسبی قرار دارد. هانتینگتون مفهوم تک - چند قطبی و زکریا مفهوم خیزش دیگران یا اوج‌گیری دیگران را برای ظهور چین و افول ایالات متحده مطرح و ابداع کرده‌اند. در این مورد هانتینگتون باور دارد که ایالات متحده پنج موج افول خود را پشت سر گذاشته است که در حال حاضر در ششمین موج افول و انحطاط ایالات متحده قرار داریم. فرید زکریا به نقل از هانتینگتون می‌نویسد: «نخستین مورد با پرتاب ماهواره‌ی اسپوتنیک توسط شوروی

¹³ Samuel Huntington

آغاز شد؛ دومین مورد در اواخر دهه‌ی ۱۳۳۹، با افتادن ایالات متحده در باتلاق ویتنام؛ سومین مورد با شوک نفتی ۱۳۵۲؛ چهارمین مورد بقایای واترگیت و تورم همراه با رکود اواخر دهه‌ی ۱۳۴۹، و پنجمین مورد ظهور جاپان در اواخر ۱۳۵۹، بود، اما جنگ عراق، بحران مالی ۱۳۸۷ و اکنون کوید ۱۹، چیزی را تولید کرده‌اند که موج ششم افول است» (زکریا، ۱۳۹۹: ۱۹۴).

در نتیجه، بحران کرونا نه تنها چالش اقتصادی برای چین ایجاد کرد، بلکه وابستگی شدید این کشور به زنجیره‌های تامین جهانی را نیز بیش‌تر نمایان ساخت. با این‌همه، رقابت چین و ایالات متحده در عرصه‌ی اقتصاد جهانی، به‌ویژه در دوران پساکرونا، وارد مرحله‌ای تازه و پیچیده‌تری شده است.

۲. جنگ روسیه و اوکراین

در اسد ۱۴۰۰، امریکایی‌ها و ناتو از افغانستان خارج شدند و رژیم جمهوری در افغانستان فروپاشید، هم‌زمان با خروج ارتش ایالات متحده و ناتو از افغانستان، روسیه احساس کرد که دیگر تهدید و خطر از مرزهای آسیای میانه و ناحیه‌ی افغانستان برای مسکو وجود ندارد و در حوت سال ۱۴۰۱، روسیه بر اوکراین حمله‌ی نظامی کرد. نگارنده معتقد است که با خروج ایالات متحده از افغانستان و فروپاشی دولت دست‌نشانده‌ی غرب در افغانستان، باعث شد که روسیه با خیال راحت بر اوکراین بتازد. روسیه باور داشت که رژیم کیف مانند رژیم جمهوری در افغانستان دست‌نشانده و ابزار ایالات متحده و غرب است که سعی دارد امنیت ملی و منافع ملی روسیه را به چالش بکشد. روسیه در ارتباط به اوکراین اشتباه محاسبه کرده بود، مسکو فکر می‌کرد که با خروج ایالات متحده از افغانستان با یک حمله‌ی نظامی ممکن رژیم اوکراین هم‌چنان از هم خواهد پاشید. وقتی که روسیه بر اوکراین حمله کرد از دو ناحیه مسکو نتوانست که حکومت اوکراین را ساقط کند؛ نخست، مقاومت رییس جمهوری و نیروهای نظامی آن کشور؛ با حمله‌ی روسیه بر خاک اوکراین، ولادیمیر زلنسکی^{۱۴} با حمایت‌های داخلی و خارجی در برابر حمله‌ی روسیه ایستادگی کرد و نیروهای نظامی اوکراین هم‌چنان در برابر تجاوز مسکو ایستادند. در ابتدا رهبران مسکو فکر می‌کردند که نهادهای سیاسی و نظامی اوکراین با پیشروی روس‌ها از هم بپاشد که چنین چیزی اتفاق نیافتاد.

دوم، با حمله‌ی روسیه بر اوکراین، اروپا و غرب احساس کردند که اگر روسیه بر اوکراین پیروز گردد بدون شک امنیت و منافع تمام اروپا و غرب را به تهدید جدی روبرو می‌سازد و به مرزهای اروپای مرکزی خواهد رسید. برای همین، کشورهای به سان آلمان بودجه دفاعی-نظامی‌شان را افزایش دادند. دولت‌های اروپایی و غربی و در راستای حمایت از دولت اوکراین، کمک‌های نظامی-تسلیحاتی و حمایت‌های سیاسی خودشان منسجم شدند و حمله‌ی روسیه بر اوکراین را تجاوز و اشغال معرفی کردند. روسیه حمله‌ی خود بر اوکراین را تهدید مرزهایش از سوی ناتو توجیه کرد و پیش از این حمله، کیف سعی داشت تا برای امنیت خود اش عضو سازمان ناتو گردد و روسیه عضویت اوکراین به ناتو را تهدید در برابر خود اش می‌دانست. روسیه با سه نیرو وارد جنگ با اوکراین شد؛ نیروهای نظامی روسیه، نیروهای نظامی واگنر و نیروهای نظامی رمضان قدیروف، در این میان، نیروهای واگنر و قدیروف به شکل بی‌رحمانه و سرسختانه می‌جنگیدند. در این میان، آنچه جنگ روسیه را به بُن‌بست می‌کشاند در واقع شکاف و رقابت میان گروه واگنر و ارتش روسیه بود.

فصل‌نامه‌ی

علمی - پژوهشی رنا
سال هشتم، شماره‌ی ۴
زمستان ۱۴۰۳ هـ.ش

نظام جهانی پساکرونا؛ رقابت راهبردی امریکا، روسیه و چین

¹⁴ Vladimir Zelensky

در جریان جنگ، نیروهای هوایی روسیه گروه واگنر را مورد حمله قرار داد، اما معلوم نبود که این حمله عمدی بوده یا خیر، اما یوگنی پریگوژین^{۱۵}، رییس و فرمانده واگنر، وزارت دفاع و ستاد ارتش روسیه را متهم به بی‌کفایتی و مانع رسیدن تجهیزات و تسلیحات به نیروهای واگنر در جنگ اوکراین کرده است. پس از این حمله بود که شکاف و شکنندگی در روابط ارتش روسیه با گروه واگنر در جنگ اوکراین ایجاد شد (روزنامه مشرق، ۱۴۰۲).

به نظر می‌رسد آن‌چه جنگ را به چالش کشید در واقع اختلافات و شکاف میان رییس واگنر و جامعه‌ی امنیتی و نظامی روسیه بوده است. در عقب این اختلافات و رقابت‌ها و شکاف‌های امنیتی میان ارتش روسیه و واگنر در جنگ اوکراین می‌توان سه سناریو را متصور شد؛ نخستین سناریو، می‌توان گفت که این اختلافات ناشی از رقابت‌ها و امتیاز خواهی‌های میان فرماندهان ارتش، به‌خصوص وزیر دفاع و فرمانده واگنر بوده است که هر کدام سعی داشتند پیروزی‌ها و موفقیت‌های جنگ اوکراین را در پای خود خلاص کنند که در این میان، رییس واگنر بیان داشت که وزیر دفاع روسیه، سعی دارد موفقیت و امتیازات جنگ اوکراین را نصیب شده و رتبه‌ی مارشالی بگیرد. از سوی دیگر، وزیر دفاع، رییس ستاد ارتش و رییس استخبارات روسیه سعی دارند تا روسای واگنر را از نزدیک شدن به کرملین دور نگه دارند. در دومین سناریو، می‌توان گفت که در میان اختلافات و رقابت‌ها میان واگنر و ارتش روسیه، پای سازمان سیا دخیل باشد و گویا این‌که سازمان استخبارات ایالات متحده، سیا، در واگنر و یا نیروهای نظامی روسیه نفوذ و رخنه کرده است و سیا سعی دارد که در برنامه‌های جنگی روسیه اختلال ایجاد کرده و جنگ در اوکراین را به شکست بکشاند. سومین سناریو، این است که رونمایی از اختلافات و رقابت واگنر با ارتش روسیه بازی استراتژیک ولادیمیر پوتین^{۱۶} است که سعی دارد از یک سو تمرکز برنامه‌های جنگی اوکراین و متحدان‌شان را مختل کند و از سوی دیگر چهره‌ها و مقامات روسیه که مخالف جنگ هستند و یا به نفع اوکراین کار می‌کنند، شناسایی کند.

حمله‌ی روسیه بر اوکراین در واقع نمایان ساخت که روسیه از سیاست‌های جهانی و نظم حاضر راضی نمی‌باشد و خواستار تغییر وضع موجود است و در این راستا روسیه تنها نیست، بعضی دولت‌ها و بازیگران در این نارضایتی با مسکو هم‌سو و هم‌صدا هستند، زیرا با حمله‌ی روسیه بر اوکراین یک‌تعداد بازیگران و کنش‌گران مانند چین، کوریای شمالی و ایران از روسیه حمایت کردند. حتی ایران پا را فراتر نهاد و جنگ افزایشی مانند پهبادهای انتحاری را برای جنگ اوکراین فرستاد و چین هم وعده حمایت‌های تسلیحاتی را برای مسکو داد، کوریای شمالی حتی بیش از ده هزار نیروی نظامی و مهندسان نظامی را به جنگ اوکراین فرستاد. در واقع حمله‌ی روسیه بر اوکراین، هژمونی و برتری ایالات متحده را به چالش کشیده است، و می‌توان گفت که حمله‌ی روسیه بر اوکراین ختم نظام بین‌المللی تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده و شکل‌گیری نظام بین‌المللی چندقطبی خواهد بود، یا به روایت هانتینگتون، جهان تک-چند قطبی خواهد بود.

جنگ نظامی روسیه و اشغال اوکراین، یک جنگ چند قطبی و ضدیت و تخاصم در برابر نظام هژمونی یا تک قطبی است. اگر جنگ اوکراین به نفع روسیه ختم شود، بدون شک تغییر اساسی در نظم بین‌المللی خواهد آمد که مهم‌ترین آن روند انتقال قدرت از غرب به شرق خواهد بود و جنگ روسیه و اوکراین دلالت بر آغاز دوران جدید

¹⁵ Yevgeny Prigogine

¹⁶ Vladimir Putin

در روابط بین‌الملل دارد. غرب به رهبری ایالات متحده در سال‌های پس از جنگ سرد نظم نوین جهانی را بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال دموکراسی بازسازی کرد و روابط بین‌الملل را بر بنیاد آن تنظیم نمود، با این حال دیده می‌شود که این نظم در حال افول است (کلانتیری و محمدی منفرد، ۲۰۹: ۱۴۰۲). در این میان، جنگ اوکراین را می‌توان نقطه‌ی عطفی در چالش میان نظم لیبرال غربی و نظم نوظهور اقتدارگرایی شرقی دانست که بازیگران جدیدی را به میدان رقابت جهانی وارد می‌سازد.

۲. سیاست چین و مسئله تایوان

چین به عنوان یک قدرت بزرگ، سعی دارد تا نفوذ و مناسبات خود را ابتدا در منطقه و بعد در سطح جهانی گسترش دهد. در منطقه‌ی شرق آسیا و آسیا-پاسیفیک، ایالات متحده به عنوان یک بازیگر و قدرت بزرگ در برابر چین مانع اساسی است. چین که زمانی متحد ایالات متحده در برابر شوروی بود، حالا تبدیل به رقیب استراتژیک شده است و سعی دارد جایگاه ایالات متحده را بگیرد. همزمان با حمله‌ی روسیه بر اوکراین، چین مسئله‌ی تایوان را یک بار دیگر مطرح ساخت، ایالات متحده سعی دارد چین را تحریک کند تا در گرداب مسئله‌ی تایوان گیر نیافتد و پکن را درگیر جنگ با تایوان بسازد و از طریق پرستیژ و نفوذ رو به رشد اقتصادی، دولت چین را به چالش بکشد. اما چین مانند متحد خود، روسیه، عمل نکرد و دیپلماسی را بر حمله‌ی نظامی ترجیح داد. باورها بر این است که چین اگر بخواهد بر تایوان حمله نظامی کند و خود را درگیر جنگ بسازد و آن طرف روسیه در جنگ با اوکراین دست‌وپنجه نرم می‌کند، در آینده‌های دور یا نزدیک رقبای ایالات متحده و غرب به چالش و بحران‌ها روبه‌رو شده و ممکن قدرت و نفوذ ایالات متحده و غرب یک‌بار دیگر از روسیه و چین پیشی گیرد. حقیقت بر این است که ایالات متحده از درگیری رقبای خود در جنگ‌ها و منازعات داخلی و منطقه‌ای سود استراتژیک می‌برد، زیرا جنگ‌های نظامی هزینه‌های اقتصادی و بشری و تسلیحاتی زیادی می‌طلبد و در کوتاه‌مدت یا درازمدت خسارات زیادی بر بیکره و نهادهای دولت‌ها وارد می‌کند و به‌خصوص قدرت و اقتدار دولت‌ها را در سیاست خارجی - منطقه‌ای‌شان را تضعیف می‌سازد.

در سال ۱۳۹۶، دوره‌ی ریاست جمهوری دونالد ترامپ^{۱۷}، رئیس‌جمهوری ایالات متحده، ترامپ، مجوز فروش یک محموله‌ی تسلیحاتی بزرگ به تایوان را صادر کرد و پس از آن، دولت ایالات متحده سیاستی را در پیش گرفت که هدف آن تقویت روابط واشنگتن با تایوان بود. شی جین‌پینگ^{۱۸}، رهبر دولت چین، در سال ۱۳۹۸، هشدار داد که برای بازپس‌گیری تایوان از قدرت نظامی استفاده خواهد کرد. او هم‌چنان در واکنش به فروش تسلیحات به تایوان به ایالات متحده هشدار داد که از بازی با آتش بپرهیزد (نشریه‌ی مرکز مطالعات استراتژیک و منظوقی، ۱۴۰۱: ۶-۴).

بعد ها در سال ۱۴۰۱، نانسی پلوسی^{۱۹}، رئیس‌کنگرس ایالات متحده، با وجود هشدارهای پکن، در یک سفر دیپلماتیک وارد تایوان شد. چین هم‌چنان این سفر را یک اقدام تحریک‌آمیز دانست و مانورهای نظامی پیرامون

فصل‌نامه‌ی

علمی - پژوهشی رنا
سال هشتم، شماره‌ی ۴
زمستان ۱۴۰۳ هـ.ش

نظام جهانی پساکرونا: رقابت راهبردی آمریکا، روسیه و چین

¹⁷ Donald Trump

¹⁸ Xi Jinping

¹⁹ Nancy Pelosi

مسئله‌ی تایوان را به راه انداخت. به دنبال این مانور نظامی چین، وزارت دفاع تایوان بیان کرد که چین در حال آمادگی برای حمله به جزیره‌ی تایوان است (همان، ۱۴۰۱: ۶-۴).

زیگنیو برژینسکی^{۲۰}، استراتژیست و نظریه‌پرداز ریالیسم تهاجمی و مشاور امنیت ملی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری کارتر، معتقد است که چین اگر قدرت و اقتدارش افزایش بیابد به هیچ‌وجه نمی‌گذارد که متحد با قدرت‌های بزرگ دیگر شود. او در کتاب، انتخاب سلطه و رهبری، خود چنین می‌نویسد: «قدرت نوظهور چین شبیه امپراتوری آلمان است، آلمانی که به بریتانیای کبیر رشک می‌برد، با فرانسه خصومت داشت و رقیب روسیه بود. چین امروز هم اگر چه عمل‌گرایی روزافزونی در مقابل نقش ایالات متحده در پاسیفیک از خود نشان می‌دهد، اما جاپان را بر نمی‌تابد، هند را کوچک می‌بیند و روسیه را به دیده‌ای تحقیر می‌نگرد» (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۱۴۳). برژینسکی در کتاب «چشم‌انداز استراتژیک؛ ایالات متحده و بحران قدرت جهانی»، خود باور دارد که ایالات متحده در مسئله‌ی تایوان خواهان حفظ وضع موجود است و در حالی که چین مخالف این وضع می‌باشد و چین در حال حاضر برای گسترش روابط اقتصادی خود (البته برای حفظ رضایت کشورهای اروپایی و غربی) مکلف است که روابط خود را با تایوان نگه دارد. برای همین در سال ۱۳۸۹، چین روابط اقتصادی خود را با تایوان در چارچوب همکاری‌های اقتصادی برقرار کرد. زوال و افول ایالات متحده از صحنه‌ی سیاست جهانی، به‌خصوص در شرق آسیا، باعث می‌شود که تایوان از ناحیه‌ی چین آسیب‌پذیر و با تهدید روبه‌رو خواهد شد و در نتیجه به حاشیه رفتن ایالات متحده از منطقه، احساسات ملی‌گرایانه‌ی چینی‌ها برای مسئله‌ی تایوان به هدف اجرایی شدن سیاست‌های «چین متحد»، که مبنی بر الحاق تایوان به حاکمیت پکن است، می‌شود (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۱۰۲). در چنین شرایطی، رقابت ژئوپلیتیکی میان چین و ایالات متحده در شرق آسیا می‌تواند به یکی از کانون‌های تنش پایدار در نظام بین‌الملل بدل شود. از دید برژینسکی، اگر آمریکا نتواند توازن قدرت را در این منطقه حفظ کند، مسیر سلطه‌جویی چین هموارتر خواهد شد و نظم منطقه‌ای به‌سوی چین محوری سوق داده می‌شود.

۴. شکل‌گیری ائتلاف‌های سیاسی و استراتژیک میان قدرت‌های بزرگ

یکی دیگر از رویدادها و تحولات پسا بحران کرونا، حمله‌ی روسیه بر اوکراین و گسترش تنش‌های استراتژیک و رقابت‌های ژئوپلیتیکی ایالات متحده و چین است که امنیت و صلح بین‌المللی و یا نظم جهانی را تحت تاثیر قرار داده است. این رویدادها باعث شده است که قدرت‌های بزرگ در برابر هم دست به ائتلاف‌سازی‌های استراتژیک بزنند، این ائتلاف‌ها و تنش‌ها میان قدرت‌های بزرگ ممکن تبدیل به یک بحران عمیق شود و قدرت‌های منطقه‌ای و بازیگران منطقه‌ای را در برابر هم قرار دهد. نگارنده باور دارد که افزایش تنش‌ها و رقابت‌های خصمانه میان قدرت‌های بزرگ به عنوان بازیگران اصلی نظم جهانی، قدرت‌های منطقه‌ای و بازیگران منطقه‌ای را بیش‌تر تحریک می‌کنند تا در برابر هم دست به آتش بزنند. برای نمونه، تحرکات ناتو به طرف شرق، که از سوی ایالات متحده بوده است، روسیه را وا داشت که بر اوکراین حمله نظامی کند. این بحران رفته‌رفته باعث شد که حماس بر اسرائیل حمله نظامی کند و ایران با متحدان منطقه‌ای اش در برابر اسرائیل و ایالات متحده قرار گیرند که در حال حاضر منطقه‌ی خاورمیانه در یک بحران بی‌سابقه دست و پنجه نرم می‌کند.

²⁰ Zbigniew Brzezinski

از زمان ختم جنگ جهانی دوم و به خصوص جنگ سرد، سیاست جهان همواره دست خوش رقابت‌ها، تنش‌ها و هم‌چشمی‌های دو جناح بوده است؛ جناح‌های دموکراتیک و جناح‌های اقتدارگرا؛ این دو جناح به عنوان بازیگران اصلی سیاست جهانی و روابط بین‌الملل، در برابر هم‌دیگر صف‌آرایی و ائتلاف‌سازی کرده‌اند تا یک‌دیگر را به چالش بکشند و یا به حاشیه برانند. جناح‌ها و ائتلاف‌های دموکراتیک را همواره ایالات متحده رهبری کرده است و جناح‌ها و ائتلاف قدرت‌های اقتدارگرا^{۲۱} را گاه روسیه و گاهی هم چین در حال حاضر رهبری می‌کند. اتحاد و ائتلاف قدرت‌های دموکراتیک^{۲۲} بیش‌تر تعهدات عینی در قالب پیمان‌ها و معاهدات بوده است، اما ائتلاف قدرت‌های اقتدارگرا کوتاه‌مدت و سطحی دیده می‌شود که هیچ‌گاهی همانند ائتلاف‌های دموکراتیک، استراتژیک و ژرف نبود که دنبال یک چشم‌انداز و دورنمایی راهبردی را داشته باشد. به روایت دیگر، ائتلاف قدرت‌های دموکراتیک بیش‌تر استراتژیک و بر محورهای دورنمایی منافع سیاسی-اقتصادی و امنیتی است، اما ائتلاف قدرت‌های اقتدارگرا بیش‌تر سطحی و کوتاه‌مدت است که بر محورهای ایدئولوژیک و جهان‌بینی ضد غرب و امریکاستیزی استوار بوده است، می‌چرخد. قدرت‌های دموکراتیک خودشان را معماران و حامیان اصلی امنیت و صلح جهانی می‌دانند و قدرت‌های اقتدارگرا را همواره به عنوان چالش‌گران و تهدیدکنندگان نظم جهانی توجیه می‌کنند. در واقع این ائتلاف‌ها و اتحادها، جهان پسا بحران کرونا را به سمت دوقطبی شدن سوق می‌دهد که ایالات متحده رهبر قطب دموکراتیک جهان و چین رهبر قطب اقتدارگرا خواهد بود که در سایه‌ی این دو قدرت بزرگ، اتحادها و ائتلاف قدرت‌های منطقه و بازیگران کوچک با هم در برابر هم عرض اندام خواهد کرد. در حال حاضر، ائتلاف قدرت‌های بزرگ دموکراتیک شامل؛ ایالات متحده، بریتانیا، اروپا، هند، جاپان، کوریای جنوبی و استرالیا می‌شود. ائتلاف قدرت‌های بزرگ اقتدارگرا هم شامل؛ چین، روسیه، ایران و کوریای شمالی می‌شود. این ائتلاف‌ها در زیر مجموعه خود قدرت‌های ریز و بازیگران منطقه‌ای دیگری را هم شامل می‌شوند.

۵. ائتلاف قدرت‌های بزرگ دموکراتیک

این بخش به بررسی ائتلاف‌های نوین قدرت‌های دموکراتیک می‌پردازد که در پاسخ به تهدیدات نوظهور، به‌ویژه از سوی چین، شکل گرفته‌اند. پیمان امنیتی سه‌جانبه میان ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا^{۲۳} یکی از مهم‌ترین این ائتلاف‌هاست که با هدف تقویت بازدارندگی در منطقه‌ی هند-پاسیفیک ایجاد شده است.

۵/۱. پیمان سه‌جانبه؛ ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا

ظهور فزاینده‌ی چین و حمله‌ی روسیه بر اوکراین، ایالات متحده و متحدان استراتژیک‌اش را دچار هراس و استرس کرده‌اند. ایالات متحده برای مقابله با نفوذ چین و مهار قدرت روسیه، سعی دارد تا در برابر این چالش‌گران موضع و ائتلاف خود‌اش را بسازد تا در آینده خطرات و تهدیدات از این ناحیه را مدیریت بتواند. گفته می‌شود که ظهور چین به عنوان یک غول اقتصادی-تجاری در جهان، ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا را بیش‌تر از همه نگران ساخته است، زیرا چین با ایدئولوژی و ساختار سیاسی که دارد نظم جهانی، که معمار آن غرب و ایالات متحده است، را به چالش می‌کشد و این یک زنگ خطر برای منافع استراتژیکی و امنیت ملی ایالات متحده و جهان

²¹ Coalition of Authoritarian powers

²² Coalition of Democratic Powers

²³ AUKUS

غرب می‌باشد. برای همین، ایالات متحده برای مهار نفوذ و سلطه‌ی چین یک ائتلاف استراتژیکی سه‌جانبه را شکل داده است که شامل ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا می‌شود، این ائتلاف به نام توافق‌نامه‌ی امنیتی سه‌جانبه «آکوس»^{۲۴} مسما شده است.

این توافق‌نامه سه‌جانبه در ۱۴۰۰، میان ایالات متحده، استرالیا و بریتانیا منعقد شد. رونمایی این توافق از سوی جو بایدن^{۲۵}، رییس جمهوری ایالات متحده، آنتونی آلبانیز^{۲۶}، نخست وزیر استرالیا و ریشی سوناک^{۲۷}، نخست وزیر بریتانیا صورت گرفت. این پیمان اگر چه آشکارا چین را هدف قرار نداد، اما با واکنش جدی پکن روبرو شد. این توافق شامل مواردی از جمله هم‌کاری و هم‌گرایی در زمینه‌ی هوش مصنوعی، فن‌آوری و تکنالوژی کوانتومی، امنیت سایبری و افزایش ظرفیت‌ها و قابلیت‌های زیر دریایی‌های هسته‌ای عنوان شده است که برای این سه دولت، اهمیت استراتژیکی فراوانی دارد، رهبران و سیاست‌مداران به سان بوریس جانسون^{۲۸}، این شراکت را برای دفاع از منافع و حفاظت از شهروندان‌شان، این توافق‌نامه را حیاتی ارزیابی کرده است. توافق و اتحاد آکوس در واقع یک ائتلاف امنیتی-دفاعی است که هدف‌اش تقویت ارتباطات سه‌جانبه و توان‌مندی‌سازی استرالیا در برابر چین و نفوذ آن در منطقه می‌باشد. از سوی دیگر، هدف سیاسی این شراکت فشار بر کشورها و بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به هدف تقویت پرستیژ بریتانیا و بازگشت اعتبار به ایالات متحده و مهار چین است (اکرمی، ۱۴۰۱: ۱۵۲).

به این دلیل این اتحاد را ائتلاف دموکراتیک می‌نامد که هر سه این کشور عضو، ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا دارای نظام‌های دموکراتیک اند و به قول لیبرال دموکرات‌ها، دولت‌های دموکراتیک هیچ‌گاهی در برابر هم نمی‌جنگند، زیرا دارای ارزش‌ها، هنجارها و فرهنگ‌های سیاسی مشترک و نظام سیاسی دموکراتیک هستند و منافع مشترک دارند. این دولت‌های دموکراتیک، آن‌عده دولت‌هایی که نظام سیاسی‌شان فاقد دموکراسی و هنجارهای دموکراتیک هستند، به آن دولت‌های اقتدارگرا می‌گویند و دولت‌های اقتدارگرا را بازیگران خطر آفرین و تهدیدکننده امنیت و صلح بین‌المللی، به‌خصوص ارزش‌ها و هنجارهای دموکراتیک می‌دانند. در واقع هدف پیمان آکوس هم مقابله با چین است و هم برای حفظ نظم جهانی و ارزش‌های لیبرالیسم و دموکراسی جهانی می‌باشد. ایالات متحده سعی دارد از دالان‌ها و دهلیزهای این اتحادها و پیمان‌ها، هژمونی خود را حفظ کند که در واقع این هژمونی همان رهبری ائتلاف‌های جهانی و پرستیژ اش به عنوان معمار اصلی نظم جهانی و حافظ ارزش‌های لیبرال دموکراسی می‌باشد.

گای بوکنشتاین^{۲۹}، مدیر ارشد سازمان امنیت و دفاع در دولت محلی منطقه سرزمین‌های شمالی استرالیا، در رابطه به پیمان آکوس می‌گوید: این یک معامله بزرگ است، زیرا واقعا نشان می‌دهد که هر سه کشور حد و مرز معینی را برای آغاز مقابله با اقدامات تهاجمی حزب کمونیست چین در اقیانوس هند و اقیانوس آرام تعیین کرده‌اند. همزمان در این مورد، ریشی سوناک، نخست وزیر بریتانیا، در مورد ظهور چین و اهمیت آکوس چنین ابراز نظر

²⁴ The AUKUS Agreement

²⁵ Joe Biden

²⁶ Anthony Albanese

²⁷ Rishi Sunak

²⁸ Boris Johnson

²⁹ Guy Bockenstein

کرد: چین نظم جهانی را به چالش کشیده و به همین علت بریتانیا باید اقداماتی جدی در این زمینه انجام دهد. در برابر ائتلاف آکوس، سفارت چین در ایالات متحده، گفته است که دولت‌های عضو این پیمان، باید ذهنیت و تعصب ایدیولوژیک دوران جنگ سرد را کنار بگذارند. سخن‌گوی وزارت خارجه چین در این رابطه گفت: این سه کشور با پیگیری پیمان آکوس، در مسیر اشتباه و خطرناکی گام بر می‌دارند (روزنامه شرق، شماره ۴۵۱۸، ۱۴۰۱). پیمان آکوس واکنش راهبردی سه کشور دموکراتیک به گسترش نفوذ چین در منطقه هند-پاسیفیک است، اما این ائتلاف با انتقاد شدید چین روبه‌رو شده و از سوی پکن به عنوان بازتولید فضای جنگ سرد تلقی می‌شود.

۵/۲. پیمان چهار جانبه؛ ایالات متحده و استرالیا، هند و جاپان

در سال ۱۳۸۶، کشورهای دموکراتیک که نگران ظهور چین بودند، دست به توافق نامه‌ی امنیتی-استراتژیک زدند که معروف به گفت‌وگوی چهارجانبه‌ی امنیتی می‌باشد، که به اختصار «کواد یا کاست ۳» است که این نشست چهارجانبه کواد معروف به «گروه چهار دموکراسی بزرگ» است که میان دولت‌های ایالات متحده، استرالیا، هند و جاپان برگزار شد. در ابتدا، این گفت‌وگوی چهارجانبه توسط شینزو آبه^{۳۱}، نخست وزیر جاپان، ریچارد بروس دیک چینی^{۳۲}، معاون ریاست جمهوری ایالات متحده، جان هوارد^{۳۳}، نخست وزیر استرالیا و مانموهان سینگ^{۳۴}، نخست وزیر هند آغاز شد. هدف اساسی این نشست و گفت‌وگوها هم‌چنان مهار نفوذ چین بوده است، همان‌طور که در نشست آکوس سران دولت‌ها اسمی از چین نبردند در نشست کواد هم اسمی از چین برده نشد و حتی دولت چین هم در برابر نشست کواد انتقاد کرد. با آن‌که پیمان امنیتی-استراتژیک کواد در سال ۱۳۸۶ برگزار شده بود، بار دیگر پس از امضای پیمان آکوس یک هفته بعد آن در سال ۱۴۰۰ این نشست در ایالات متحده برگزار شد و سران دیپلماتیک کشورهای استرالیا، هند، جاپان به رهبری ایالات متحده برگزاری داشتند. رهبری این نشست را جو بایدن^{۳۵}، رئیس جمهوری ایالات متحده، کامالا هریس^{۳۶}، معاون رئیس جمهوری و آنتونی بلینکن^{۳۷}، وزیر خارجه ایالات متحده در کاخ سفید برگزار شد. جو بایدن، رئیس جمهوری ایالات متحده، اسکات موریسون^{۳۸}، نخست وزیر استرالیا، یوشیهیده سوکا^{۳۹}، نخست وزیر جاپان و نارندرا مودی^{۴۰}، نخست وزیر هند پس از این اجلاس دو ساعته در بیانیه‌ای چنین اعلام داشتند: ما طرفدار حاکمیت قانون، آزادی ناوبری و پرواز در منطقه، حل مسالمت‌آمیز اختلافات، ارزش‌های دموکراتیک و تمامیت ارضی کشورها هستیم (سایت تحلیلی خبری عصر ایران، ۱۴۰۰).

این نشست و مشارکت همانند آکوس، هدف استراتژیک‌شان مهار چین و حفظ پرستیژ ایالات متحده به عنوان یک قدرت برتر یا هژمونی می‌باشد. همه‌ی این دولت‌های عضو در نشست کواد، هند، جاپان و استرالیا، به یک

³⁰ Quadrilateral Security Dialogue/ QUAD & QSD

³¹ Shinzo Abe

³² Richard Bruce Cheney

³³ John Howard

³⁴ Manmohan Singh

³⁵ Joe Biden

³⁶ Kamala Harris

³⁷ Anthony Blinken

³⁸ Scott Morrison

³⁹ Yoshihide Soka

⁴⁰ Narendra Modi

نحوی منافع ملی و امنیت ملی‌شان را با ظهور چین در معرض خطر می‌بینند برای همین نیاز به متحد استراتژیک بودن به ایالات متحده می‌دانند. هند با چین اختلافات مرزی و جغرافیایی دارد، جاپان هم‌چنان بر سر مرزهای دریایی چین شرقی اختلاف دارند و چین همواره برای کسب کرسی دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد برای جاپان مخالفت کرده است. از لحاظ ارزش‌های سیاسی، جاپان یک دولت دموکراتیک است و چین یک دولت اقتدارگرای ایدئولوژیک می‌باشد. برای همین، چین می‌خواهد جاپان را در منطقه محدود کند در حالی که جاپان چنین چیزی را تحمل کرده نمی‌تواند. استرالیا هم‌چنان ظهور چین را، به‌خصوص گسترش نیروهای دریایی چین در آب‌های اقیانوس آرام و اقیانوس هند را تهدید برای امنیت ملی خود اش می‌داند. برای همین این سه قدرت دموکراتیک نیاز دارند تا با ایالات متحده، متحد استراتژیک بمانند. امریکایی‌ها برای مهار نفوذ چین و محدودسازی آن در منطقه از همین ائتلاف‌های سیاسی و استراتژیک منطقه‌ای سود می‌برد و ایالات متحده با رهبری چنین ائتلاف‌های توانسته است برتری خود را به عنوان یک ابرقدرت و یا یک بازیگر هژمون بر نظام بین‌الملل حفظ کند.

دونالد ترامپ در دوران ریاست جمهوری خود برای مهار چین، باور داشت که افزایش هم‌گرایی‌های دفاعی با جاپان و استرالیا می‌بایست در دستور کار ایالات متحده قرار گیرد. ایالات متحده در ائتلاف چهارجانبه کواد سعی دارد یک نهاد فرماندهی یک‌پارچه با هماهنگی سه‌جانبه بین جاپان-ایالات متحده-استرالیا برای اجرای طرح‌های هم‌گرایی دفاعی را ایجاد کنند و هم‌چنان ایالات متحده سعی دارد در قالب هم‌کاری‌های کواد روابط دفاعی خود را با هند توسعه دهد، که این هم‌کاری‌ها و هم‌گرایی‌ها در حوزه‌ی فن‌آوری‌های نوظهور دفاعی و مبارزه با جنگ‌های سایبری و افزایش قابلیت‌های دریایی می‌باشد (اصل جوادیان و هم‌کاران، ۱۳۰۱: ۸۷). ائتلاف کواد نماد دیگری از تلاش ایالات متحده برای مهار قدرت چین در منطقه آسیا-پاسیفیک است که با تمرکز بر هم‌کاری‌های دفاعی، فن‌آوری و امنیت دریایی میان چهار قدرت دموکراتیک پی‌گیری می‌شود.

۶. ائتلاف قدرت‌های بزرگ اقتدارگرا

ائتلاف قدرت‌های بزرگ اقتدارگرا به هم‌کاری راهبردی کشورهای چین و روسیه اشاره دارد که در پی بازتعریف نظم جهانی به نفع نظام‌های غیردموکراتیک‌اند. اتحاد دوجانبه‌ی چین و روسیه، مهم‌ترین مصداق این ائتلاف است که با تکیه بر منافع مشترک سیاسی، امنیتی و اقتصادی در برابر غرب شکل گرفته است.

۶/۱. اتحاد دوجانبه؛ چین و روسیه

در سطح قدرت‌های بزرگ، دولت‌های چین و روسیه به عنوان بازیگران ضد ائتلاف قدرت‌های دموکراتیک پنداشته می‌شود. این دو قدرت بزرگ، چین و روسیه، به عنوان بازیگران اقتدارگرا در برابر ائتلاف قدرت‌های دموکراتیک با هم دیگر متحد شده‌اند که این اتحاد هیچ‌گاهی استراتژیک نبوده است و بیش‌تر کوتاه‌مدت است. چین و روسیه زمانی در جنگ سرد در برابر هم قرار داشت و چین متحد سیاسی-اقتصادی غرب و ایالات متحده بود، اما با ختم جنگ سرد، به‌خصوص در سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۳، اندیش‌مندان و نظریه‌پردازان غرب آزر ظهور چین را به عنوان قدرت بزرگ و غول اقتصادی جهان به صدا در آوردند و به دولت‌های‌شان توصیه کردند که چین به عنوان یک چالش اقتصادی بزرگ در حال صعود است. سیاست‌مداران، رهبران، استراتژیست‌ها و نظریه‌پردازان غرب،

سیاست‌های خارجی و بین‌المللی‌شان را در برابر ظهور چین بازنگری کردند. چین زمانی که دید قدرت‌های بزرگ غرب و دموکراتیک، برای محصور شدن پکن آستین بر زدند، روابط و مناسبات خود را با روسیه افزایش داد. این روابط و اتحاد را می‌توان به صورت نسبی و در برابر ایالات متحده در شورای امنیت سازمان ملل مشاهده کرد. چین و روسیه دو عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل هستند که هرازگاهی تصامیم یک‌جانبه ایالات متحده و یا تحریم‌ها بر متحدان منطقه‌ای روسیه و چین در این شورا، از سوی چین و روسیه همواره وتو شده است. چین و روسیه هر دو بر تایوان و اوکراین می‌تازند و سعی دارند که جغرافیای این کشورها را به حاکمیت خودشان الحاق کرده و یا حکومت‌های دست‌نشانده‌ی خودشان در اوکراین و تایوان ایجاد کنند. چین و روسیه کشورهای تایوان و اوکراین را ابزار فشار و تهدید کننده در دستان ایالات متحده می‌دانند، برای همین، رسمی یا غیر رسمی، پکن و مسکو از سیاست‌های‌شان در برابر تایوان و اوکراین حمایت می‌کنند و در این راستا متحد هم دیگر در برابر ایالات متحده شده‌اند.

فصل‌نامه‌ی

علمی - پژوهشی رنا
سال هشتم، شماره‌ی ۴
زمستان ۱۴۰۳ هـ.ش

نظام جهانی پسا کره‌نا؛ رقابت راهبردی آمریکا، روسیه و چین

در این زمینه، بعد از جنگ اوکراین، در حوت ۱۴۰۱، رییس جمهور پوتین به منظور شرکت در بازی‌های المپیک راهی پکن شد؛ هدف این سفر مقابله با اقدامات سیاسی و اقتصادی غرب در برابر روسیه گفته شده بود. پس از دید و بازدیدها و گفت‌وگوها میان رهبران مسکو و پکن، روسیه و چین بر مشارکت استراتژیک در برابر غرب تاکید کردند که در نهایت روسیه با چین ۱۵ توافق‌نامه‌ی را با هم امضا کردند. در نشست میان رهبران روسیه و چین، هر دو طرف، بر مبارزه با نفوذ ایالات متحده در منطقه و تغییر نظم جهانی و گریز از هژمونی ایالات متحده بیان کرده‌اند و هم‌گرایی‌های مسکو و پکن نشان می‌دهد که دیگر حوصله‌ی یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده را در منطقه ندارند. در واقع رهبران چین و روسیه به این نتیجه رسیده‌اند که بهترین راه برای مبارزه و مقابله با سیاست‌های ایالات متحده، پشتیبانی و حمایت هم‌دیگر (مسکو- پکن) است. در بیانیه‌ی مشترک این نشست که از سوی ولادیمیر پوتین، رییس جمهور روسیه و شی جین پینگ، رییس جمهور چین، ارائه شد بر حمایت هم‌دیگر در برابر ایالات متحده، به‌خصوص پیرامون مسئله‌ی تایوان و اوکراین، تاکید کردند (گزارش مشرق، ۲۶/۱۴۰۱ فروردین، کد خبر: ۱۳۶۰۴۱۴).

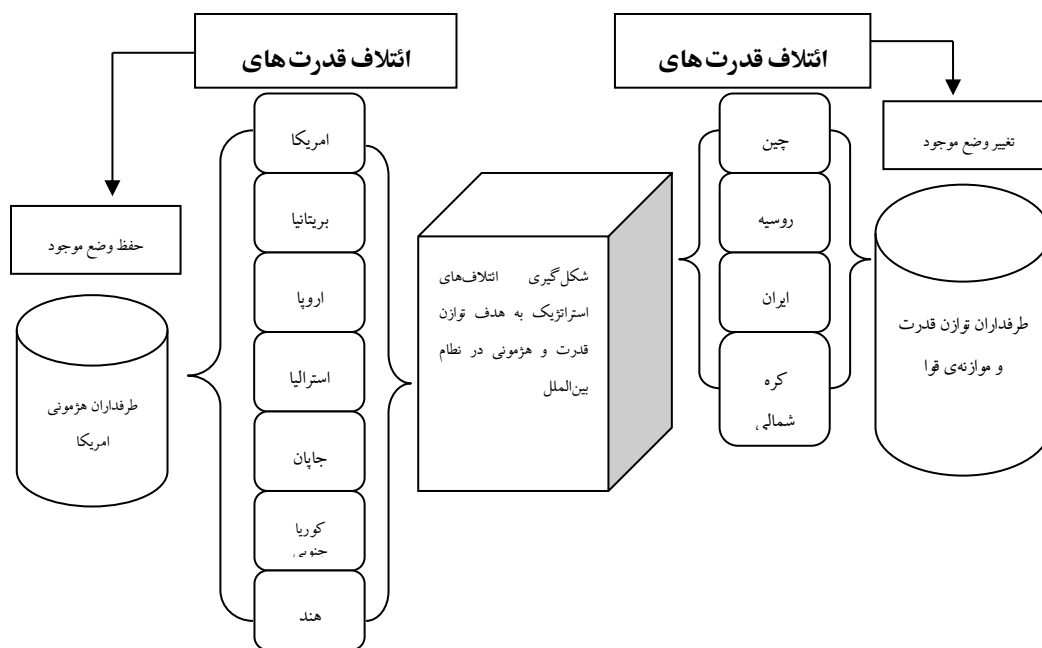
۶/۲. اتحاد چهارجانبه؛ چین و روسیه، ایران و کوربای شمالی

قدرت‌های بزرگ اقتدارگرا همواره در برابر اتحاد قدرت‌های بزرگ دموکراتیک، یک‌دست و متحد بوده‌اند. ائتلاف اقتدارگرایان همواره امنیت و صلح جهانی را در معرض خطر و تهدید قرار می‌دهند، زیرا این اتحادها و ائتلاف‌ها از دولت‌های ایدیولوژیک شکل گرفته‌اند که نفس و ماهیت ایدیولوژی آن‌ها سلطه‌طلبی و تمدن آن‌ها انعطاف‌ناپذیر در برابر سایر فرهنگ‌ها و سیاست‌ها است. در واقع می‌توان گفت که ائتلاف چهارجانبه همه‌ی از کشورهای شکل گرفته است که همواره در برابر تمدن‌ها و ارزش‌های غربی، لیبرالیسم و دموکراسی حساسیت دارند و قدرت‌های دموکراتیک و غربی را متهم به امپریالیسم فرهنگی و سیاسی می‌کنند که در کشورهای شرقی این قدرت‌ها (قدرت‌های دموکراتیک) به بهانه‌ی دولت-ملت‌سازی و گسترش حکومت‌های مردم‌سالاری، دست به هنجار شکنی و تابو شکنی جامعه‌ی کشورهای شرق می‌زنند. امروزه تمام دولت‌ها مسایل هویت‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای کشورهای خودشان را امنیتی‌سازی کرده‌اند، دولت‌های اقتدارگرا برای همین سعی دارند تا مرزها و فضای فکری- فرهنگی شهروندان‌شان را کنترل کنند، اما فرایند جهانی شدن این

مرزهای جغرافیایی را در هم شکسته است و دولت‌ها امروز قادر به سلطه‌ی مطلق در کشورهایشان نیستند. قدرت‌های بزرگ اقتدارگرا که متشکل از دولت‌های چین، روسیه، ایران و کوریای شمالی هستند، در برابر ایالات متحده و متحدان‌شان با هم متحد هستند و در خیلی از موارد مانند بحران‌ها و فشارهای غرب با هم دیگر کمک کرده‌اند. برای نمونه، با گسترش جنگ روسیه در اوکراین، ایران پهادهای انتحاری و کوریا شمالی موشک و نیروهای خود را در اختیار مسکو قرار داد و چین هم وعده‌ی کمک‌های اقتصادی و تسلیحاتی خود را به رهبران روسیه داده است.

ینس استولتنبرگ^{۴۱}، دبیر کل سازمان ناتو، به بی‌بی‌سی چنین گفت: «اتحاد حکومت‌های اقتدارگرا در حال هم‌کاری نزدیک‌تر علیه‌ی دموکراسی‌های غربی است. چین از اقتصاد جنگی روسیه حمایت می‌کند و قطعات کلیدی را به صنایع دفاعی تحویل می‌دهد و در مقابل، روسیه آینده‌ی خود را به چین می‌سپارد. ایران به روسیه پهباد و دیگر تجهیزات نظامی می‌فرستد و روسیه در مقابل، فن‌آوری موشکی و هسته‌ای به ایران می‌دهد. در مورد کوریای شمالی هم چنین است، کوریای شمالی صدها هزار قطعات مهمات نظامی به روسیه می‌فرستد تا راهی جنگ اوکراین شود و روسیه هم برای کوریای شمالی فن‌آوری می‌فرستد» (بی‌بی‌سی فارسی، ۱۴۰۳).

آن‌چه ائتلاف قدرت‌های اقتدارگرا را تضعیف و یا نقش‌شان را کم‌رنگ می‌کند، قدرت ایالات متحده نیست، بلکه حضور همسایه‌های جغرافیایی و رقیبان این کشورها هستند که متحد ائتلاف قدرت‌های دموکراتیک و به‌خصوص ایالات متحده‌اند. حضور جاپان، کوریای جنوبی، تایوان و فلیپین در نزدیکی چین و کوریای شمالی و هم‌چنان اتحاد آن‌ها با ایالات متحده باعث شده است که در منطقه توازن قدرت شکل بگیرد و از تهدیدات چین و کوریای شمالی کاسته شود. از طرف دیگر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر و اسرائیل به عنوان متحدان راهبردی ایالات متحده باعث شده‌اند که تهدیدات بالقوه و بالفعل ایران را در خاورمیانه محدود نمایند. دولت‌های اروپایی شرقی و مرکزی از تهدیدات نظامی روسیه به ایالات متحده و ناتو پناه بردند و حضور ناتو در کشورهای اروپایی باعث شد که از حمله‌های احتمالی روسیه بر مرزهای اروپا جلوگیری شود و عدم عضویت اوکراین در ناتو باعث شد که روسیه جرئت حمله نظامی بر این کشور را داشته باشد. به صورت کل می‌توان گفت که قدرت‌های بزرگ شرق و غرب در برابر هم در یک ائتلاف و رقابت استراتژیک گیر کرده‌اند، که حضور و شکل‌گیری این ائتلاف‌ها سبب مهار و توازن قدرت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. به نظر می‌رسد، ائتلاف قدرت‌های دموکراتیک، حامی برتری و هژمومی ایالات متحده در روابط بین‌الملل هستند، اما ائتلاف قدرت‌های اقتدارگرا حامی و طرفدار نظام موازنه قوا و توازن قدرت در نظام بین‌الملل هستند.



نتیجه‌گیری

بر اساس چارچوب نظری، واقع‌گرایی استراتژیک باور دارد که قدرت‌های بزرگ مخالف یک‌دیگر در نظام روابط بین‌الملل همواره در یک تنش راهبردی قرار دارند. برای همین، با هم ائتلاف‌های استراتژیک را ایجاد می‌کنند تا از اقدامات دیگران جلوگیری کنند. پس از بحران کرونا، تنش‌های استراتژیک میان ایالات متحده، روسیه و چین افزایش پیدا کرد، اما در جریان بحران کرونا، این قدرت‌های بزرگ نتوانستند کنار هم برای امنیت جهانی همکاری کنند. پس از کرونا، میان قدرت‌های بزرگ در برابر هم دیگر ائتلاف‌سازی صورت گرفت؛ یک‌طرف آن ائتلاف قدرت‌های اقتدارگرا به رهبری چین است و طرف دیگر آن، ائتلاف قدرت‌های دموکراتیک به رهبری ایالات متحده است. سناریویی که این مقاله برای نظم جهانی آینده ترسیم کرده است این است که شکل‌گیری این ائتلاف‌ها به معنی نارضایتی از نظم جهانی و رهبری و همزونی ایالات متحده است، پایان این ائتلاف‌ها در واقع تغییر نظم جهانی خواهد بود که در آینده، جهان شاهد یک نظم شبکه‌ای به رهبری سه قدرت بزرگ؛ ایالات متحده، روسیه و چین خواهد بود. در عین حال، متحدان این ائتلاف‌ها با هر سه قدرت بزرگ روابط و مراودات در همه عرصه‌ها خواهد داشت. بر اساس یافته و داده‌های این مقاله، قدرت و ثروت از جهان غرب به سایر نقاط دنیا در حال پخش شدن است. به روایت دیگر، زمانی کانون قدرت و ثروت جهانی، دنیای غرب بود، این قدرت و ثروت در حال انتقال به جهان شرق است و زمانی که همه برندها و نمادها مربوط به غربی‌ها می‌شدند، در حال حاضر بازیگران غیر غربی هم به آن‌ها دسترسی پیدا کرده است؛ بنابراین، این بازیگران سعی دارند که خودشان را هم‌تراز با دنیای غرب بسازند. در واقع قدرت‌های شرق می‌خواهند نظم بین‌المللی بر اساس استانداردهای توازن قدرت و موازنه قوا شکل بگیرد.

چین که در مهار و مدیریت بحران کرونا خود را موفق می‌دید به خود می‌بالید و همزمان در استراتژی کلان سیاست جهانی خود، هم دیپلماسی گرگ جنگ جو ۴۲ را دنبال می‌کرد و هم با دیپلماسی ماسک ۴۳ به دنبال این بود که پرستیژ و اعتبار بین‌المللی برای خود کسب کند. پس از کرونا که تنش‌های استراتژیک و رقابت‌های ژئوپلیتیک میان چین و ایالات متحده بالا می‌گرفت، ایالات متحده و ناتو هم سعی داشتند از افغانستان نیروهای نظامی و امنیتی خود را خارج کنند، تمرکز ایالات متحده بیش‌تر از جنوب آسیا به طرف شرق آسیا شده است. روسیه وضعیت را این‌گونه تحلیل کرده بود که تنش‌های چین با ایالات متحده افزایش پیدا کرده است و ایالات متحده و ناتو عملاً از افغانستان خارجی می‌شوند و امریکایی‌ها تمرکز خود را از منطقه‌ی جنوب آسیا به شرق آسیا سوق داده است و شاید با حمله‌ی برق آسا می‌توان اوکراین را اشغال کرد. ایالات متحده سعی دارد ائتلاف قدرت‌های دموکراتیک را تقویت ساخته و چین را مهار بسازد و روسیه را در جنگ اوکراین و ایران را در جنگ خاورمیانه گیر بیناندازد تا از این طریق برتری خود را حفظ کند و متحدان خود را در شرق آسیا، شرق اروپا و خاورمیانه وابسته به خود بسازد. روسیه و چین حامی و طرفدار نظام چند قطبی و توازن قدرت هستند در حالی که ایالات متحده و متحدان‌شان طرفدار هژمونی ایالات متحده می‌باشند و می‌خواهند در زیر چتر امنیتی، سیاسی و اقتصادی ایالات متحده قرار گیرند.

منابع

الف: فارسی

۱. آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو (۱۳۸۶). فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار.
۲. اصل جوادیان، محمدرضا و هم‌کاران (۱۴۰۱). تاثیر سیاست‌های دونالد ترامپ بر جایگاه رویای امریکایی، فصل‌نامه‌ی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره‌ی ۵۰، صص ۷۸-۹۴.
۳. اکرمی، طه (۱۴۰۱). راهبرد امریکا در ایندوپاسیفیک: مطالعه‌ی موردی آکوس، فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره‌ی ۱۲، شماره‌ی ۴۵، صص ۱۵۱-۱۸۲.
۴. بی‌بی‌سی فارسی (۱۴۰۳)، دبیرکل ناتو می‌گوید ایران، روسیه و چین «اتحاد اقتدارگرایان» تشکیل داده‌اند، وبسایت رسمی بی‌بی‌سی فارسی، قابل دریافت در پیوست ذیل: <https://www.bbc.com/persian/articles/c9e.amp>
۵. برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۶)، انتخاب: سلطه یا رهبری، مترجم، امیر حسین نوروزی، تهران، نی.
۶. برژینسکی، زیگنیف (۱۳۹۲). چشم‌انداز استراتژیک «امریکا و بحران قدرت جهانی»، مترجم، سید فریدالدین حسینی مرام و سعید حاجی‌ناصری، تهران، میزان.
۷. جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۹۳). درآمدی بر روابط بین‌الملل، تهران، چاپ پنجم، میزان.
۸. زکریا، فرید (۱۳۹۹). ده آموزه برای جهان پسا پاندمی، مترجم، ابراهیم آقامحمدی، تهران، ابرار معاصر.
۹. روزنامه شرق (۱۴۰۱)، پیمان آوکاس علیه چین، تهران، چهارشنبه، ۲۴ حوت، سال ۲۰، شماره‌ی ۴۵۱۸.

۴۲ Warrior wolf diplomacy سیاست خارجی چین در طول سال‌های پسین به دیپلماسی گرگ جنگ جو معروف شده است. جوهر دیپلماسی گرگ جنگ جو در واقع همان سلطه‌طلبی و جاه‌طلبی با عمل‌کردهای محتاطانه‌ی چین به هدف رسیدن به هژمونی جهانی است.

۴۳ Mask Diplomacy با شروع بحران کرونا، چین این رویکرد را در قالب کمک به کشورهای آسیب‌دیده‌ی جهان چه در اروپا و چه در افریقا بازنمایی کرد. در این دیپلماسی، چین به سرعت سعی کرد شایستگی خود را برای کمک به یک معضل جهانی نشان بدهد. در واقع چین سعی دارد با سیاست دیپلماسی ماسک، در چارچوب هم‌کاری‌ها و کمک‌های اقتصادی و صحتی، نفوذ و سلطه‌ی سیاسی‌اش را گسترش دهد.

۱۰. سایت تحلیلی خبری عصر ایران، (۱۴۰۰). ائتلاف امریکا، هند، استرالیا و جاپان علیه چین / هدف کواد چیست؟، قابل دریافت در پیوند ذیل: www.asriran.com/fa/amp/news/804910
۱۱. کلاتری، فتح الله و محمدی منفردی، حسن (۱۴۰۲)، مقاله‌ی تحقیقی: نتایج جنگ روسیه و اوکراین در شکل‌گیری نظم نوین جهانی، فصل‌نامه‌ی مطالعات دفاعی استراتژیک، سال ۲۱، شماره‌ی ۹۲، صص ۱۷۸-۲۱۰.
۱۲. گزارش خبری، (۱۴۰۲)، چرا واکنز با ارتش روسیه درگیر شده است؟ وبسایت رسمی روزنامه‌ی مشرق، قابل دریافت در پیوست ذیل: www.mashreghnews.ir/amp/1502196
۱۳. گزارش مشرق (۱۴۰۱)، چالش‌ها و فرصت‌های ائتلاف استراتژیک چین و روسیه / سناریو ائتلاف نظامی پکن و مسکو مقابل ناتو، ۲۵ حمل، کد خبر: ۱۳۶۰۴۱۴، وبسایت خبری مشرق، قابل دریافت در پیوست ذیل: www.mashreghnews.ir/amp/1360414
۱۴. ملک‌زاده، محمد (۱۳۹۹)، نظم نوین جهانی ناشی از بحران کرونا بر اساس رهیافت توماس اسپریگنز، فصل‌نامه‌ی نقد کتاب، سال ۲۰، شماره‌ی ۸۷-۸۸، صص ۱۱۷-۱۴۴.
۱۵. محمودی کیا، محمد (۱۴۰۰)، جهان پسا کرونا: چین محوری یا استمرار امریکا محوری در روابط بین‌الملل، فصل‌نامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره‌ی ۴۸، صص ۷۱-۹۱.
۱۶. نای، جوزف (۱۳۹۴)، پایان قرن امریکا؟، مترجم، غلام‌رضا علی بابایی، تهران، اختران.
۱۷. نشریه‌ی مرکز مطالعات استراتژیک و منطوقی (۱۴۰۱)، رویارویی چین و امریکا در تایوان و آینده‌ی نظم جهانی، کابل، شماره‌ی ۳۹۰، صص ۳-۱۱.

ب: انگلیسی

18. Antunes, Sandrina & Camisao (2018). *Introducing Realism in International Relations Theory*. Belgium: E-International Relations.
19. Shilling, Tomas (1980). *The Strategy of Conflict*. Boston: Harvard University press.

فصل‌نامه‌ی

علمی - پژوهشی رنا
سال هشتم، شماره‌ی ۴
زمستان ۱۴۰۳ هـ.ش